

نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۵ تهیه و پژوهش (صبح)

(پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و ماخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانه ما بدهد)

جنگ و کشمکشهای امپراتوری بیزانس



هنگامی که امپراتوری روم، غربی در سال ۴۷۶ میلادی سقوط کرد، قسطنطنیه (استانبول امروز) پایتخت روم شرقی، یا امپراتوری بیزانس شد، علیرغم تاخت و تازها و منازعات مذهبی، از قبیل منع شمایل پرستی، قسطنطنیه یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای جهان بود. آن شهر به عنوان مرکز مسیحیت ارتدوکس تا سال ۱۴۵۳ م به نقش خود ادامه داد. قسطنطنیه (استانبول کنونی)، با بندرگاههای عالی و موقعیت مکانی مه به آسانی قابل دفاع بود. پایتختی جدید و امن برای امپراتوری روم شرقی بود. امپراتوری بیزانس از سال ۵۲۷ میلادی، تحت فرمانروایی ژوستینی نین (در حدود ۵۶۵-۴۸۳ م) قرار داشت و وی از سوی همسری کاردان به نام ملکه تنودورا (در حدود ۵۰۰-۵۴۸ میلادی) و سرداری کارآمد به نام بلیساریوس، (در حدود ۵۶۵-۵۰۵ میلادی) حمایت می شد. ژوستینی نین در بازپس گیری بخش وسیعی از سرزمینهایی که سابقاً جزو امپراتوری روم غربی محسوب می شد، موفق بود. ژوستینی نین همچنین به ساختن کلیسای بزرگ ایا صوفیه فرمان داد. اصلاحی که وی در قوانین روم به وجود آورد منجر به پیدایش قوانین حقوقی پیشرفته ای موسوم به مجموعه قوانین ژوستینی نین گردید.

اما فتوحات ژوستینی نین دیری نپایید. امپراتوری بیزانس که بر اثر شیوع طاعون تضعیف شده بود قادر به مقاومت در برابر دشمنانش نبود. در سال ۶۴۷ م مسلمانان شمال آفریقا و بیشتر کشورهای حاشیه مدیترانه را به تصرف درآوردند.

پس از حمله سپاهیان اسلام، امپراتوری بیزانس تا مرزهای اولیه خود عقب نشینی کرد تا اینکه باسیل اول (حدود ۸۸۶-۸۱۲ م) به پادشاهی رسید. در زمان باسیل اول زبان یونانی به جای لاتین به کار گرفته شد. تا پایان حکومت باسیل دوم (حدود ۹۵۸-۱۰۲۵ م) که جنگجوی بی رحم بود، قدرت بیزانس از رود خانه دانوب در آلمان تا جزیره کرت، و از جنوب ایتالیا تا سوریه کشیده شده بود.

جنگ قدرت: در دوران کشور گشاییهای باسیل دوم، تجارت پیشترفت کرده و مبلغین مذهبی ارتودوکس آیین خود را در کشورهای حوزه دریای بالکان و روسیه ترویج کردند. اما پیروزی ترکان سلجوقی در جنگ منزیک (در ترکیه کنونی) در سال ۱۰۷۱ م، پایانی بر همه آنها و آغازی دیگر بود. در قسطنطنیه، جنگ قدرت در دربار امپراتوری چنان بغرنج شده بود که واژه بیزانس با واژه

های توطئه و فریب مترادف گشت. امپراتوری های شکست خورده و مدعیان تاج و تخت، می بایست خطراتی از قبیل ضرب و جرح، قطع عضو و یا بدتر از آن را پذیرا می شدند. از ۸۸ امپراتور بیزانس ۲۹ تن از آنها به طرز فجیعی کشته شدند.

در سال ۱۲۰۴ م جنگجویان صلیبی اروپای غربی، که قسطنطنیه از آنها تقاضای کمک کرده بود تا بر علیه ترکان سلجوقی بجنگد، قسطنطنیه در رویا رویی با قدرت روز افزون امپراتوری با قدرت روز افزون امپراتوری عثمانی بدون یاور ماند. در سال ۱۴۵۳م، پس از دو ماه محاصره سلطان محمد دوم ملقب به فاتح (۱۴۸۱-۱۴۳۲ م) وارد قسطنطنیه شد و آنرا استانبول نامید.

سال ۲۸۵ میلادی: امپراتور دیکلتیانوس، امپراتوری روم را به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم می کند. کنستانتین امپراتور نیمه شرقی و دیوکلس امپراتور نیمه غربی، می گردد.

۳۳۰: در ماه مه سال، کنستانتین شهر یونانی نشین بیزانتیوم را به نام خود کنستانتینوپل (قسطنطنیه) می نامد.

۵۲۷: فرمانروایی ژوستی نین ملقب به کبیر آغاز می گردد.

۵۳۴: ژوستی نین، اصلاحیه ای را که بر قوانین روم نوشته بود، با نام مجموعه قوانین ژوستی نین در اختیار عموم قرار می دهد. سپاه بیزانس به فرماندهی بلیسا ریوس شمال آفریقا را از واندل ها (قبایل بربر ساکن اروپای شمالی) باز پس می گیرند.

۵۵۲: سپاهیان بیزانس (روم شرقی) سراسر ایتالیا را از چنگ بربر ها خارج می سازد.

۵۷۰: پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص)، در شهر مکه متولد می شود.

۶۲۷: در جنگ نینوا، سپاه باختریان که با سپاه بیزانس به فرماندهی هرقل (هراکلیوس) مبارزه می کند، به سختی شکست می خورد.

۷۱۸-۷۱۷: قسطنطنیه در برابر محاصره طولانی سپاه اسلام، مقاومت می کند.

۷۳۰: امپراتور لئوی سوم با منع نمودن شمایل پرستی (پرستش تمثالهای قدیسان مسیحی) و صدور دستور نابودسازی آنها، به مشاجرت و منازگاتی که در این زمینه در گرفته بود، شدت می بخشد.

۷۵۱: لومباردها شهر راونا در ایتالیا را از بیزانس پس می گیرند. این واقعه به منزله پایان قدرت امپراتوری بیزانس در غرب اروپا، محسوب می گردد.

۸۴۳: ممنوعیت پرستش شمایلهای مذهبی، پایان می پذیرد.

۹۳۹: با ازدواج شاهزاده آنا با ولادیمیر، فرمانروای کیف، گرویدن روسها به مسیحیت ارتدوکس، رسماً آغاز می شود.

۱۰۱۸: باسیل دوم، امپراتور جنگ آزموده بیزانس، بلغارها را تارومار می کند. برای جلوگیری از شورش های بیشتر و برای اینکه پیروزی خود را تثبیت کند، وی دستور کور کردن تمام سربازان شکست خورده بلغار را صادر می کند.

۱۰۷۱: در جنگ منزیکرت نیروهای بیزانس توسط ترکان سلجوقی، حکمرانان سرزمین آناتولی (واقع در بخش آسیایی ترکیه)، تارومار می شوند.

۱۲۰۴: قسطنطنیه بوسیله جنگجویان صلیبی که از سوی جمهوری تازه قدرت یافته و نیز در ایتالیا، پشتیبانی می شدند، تصرف و غارت می گردد. آنها در این شهر، حکومتی کم دوام تاسیس می کنند و آنرا امپراتوری کاتولیک می نامند.

۱۴۵۳: پس از دو ماه محاصره، قسطنطنیه به دست ترکان مسلمان تحت فرماندهی محمد دوم، سلطان عثمانی، سقوط می کند. کلیسای ایا صوفیه به مسجد مبدل می شود و وقف عبادت خدا می گردد. شهر قسطنطنیه، استانبول کنونی، پایتخت امپراتوری عثمانی می شود.

در سال ۴۶۰ قبل از میلاد، یک مسیحی ۵۱ ساله از اهالی قسطنطنیه به نام دانیل بوسیله بالا رفتن از یک ستون، خود را از زندگی معمولی خارج کرد. او ۳۳ سال به عنوان سمبول دین مسیحیت روی ستون زندگی کرد. او در میان باران و برف یخ می زد و در هنگام تابش آفتابش آفتاب عرق می ریخت. فقط یک نرده مانع سقوط او می ریخت. فقط یک نرده مانع سقوط او می شد. دانیل از یک ستون دیگر، دانیل از یک ستون نشین دیگر، به نام سن سیمون استایلات (شمعون مناره نشین) که از اهالی سوریه بود، الهام می گرفت.

نبردهای طاهریان و اولین حکومت مستقل در باختر زمین



طاهریان اولین حکومت مستقل در باختر زمین بعد از حمله اعراب بودند. در اوایل قرن سوم، طاهر بن حسین، یکی از فرماندهان مأمون عباسی از طرف او امیر خراسان شد و بدلیل آن که عدم اطاعت خود را از مأمون اعلام کرد، اولین حکومت مستقل را بعد از اسلام تشکیل شد و حکومت او به طاهریان معروف شد. طاهریان در جنگ با مخالفین به پیروزی دست یافتند و سرزمینهای دیگری مانند سیستان و قسمتی از ماوراءالنهر را به تصرف در آوردند و نظم و امنیت را در مرزها برقرار کردند. گفته می‌شود که در زمان حکومت طاهریان، به جهت اهمیت دادن آنان به زراعت و عمران و آبادی و مردم به آسودگی زندگی می‌کردند. در زمان طاهریان قیامهای بابک و مازیار که به ترتیب در اذربایجان و طبرستان (مازندران) رخ داد باعث شد که آنها از توجه به شرق باز دارند. به همین دلیل مخالفین دست به شورش زدند. آخرین امیر طاهری محمد بن طاهر نیز فردی مقتدر نبود. در نتیجه حکومت طاهریان رو به ضعف نهاد و سرانجام در میانه‌های سده سوم هجری به دست یعقوب لیث سرنگون شد.

امیران خانواده طاهریان عبارت اند از:

طاهر بن حسین معروف به ذومینین

طلحه بن طاهر

علی بن طاهر

عبدالله بن طاهر

طاهر بن عبدالله

محمد بن طاهر بن عبدالله

صفاریان

صفاریان از دودمان سرزمین مردافرین افغانستان امروز و فرمانروای بخش‌هایی از منطقه بودند. پایتخت ایشان شهر زرنج (زرنج) بود. یعقوب لیث نخستین امیر این خانواده بود که دولت مستقل اسلامی صفاریان را بنیاد نهاد. لیث سه پسر داشت بنامهای یعقوب و عمر و علی، هر سه پسران لیث حکومت کردند اما دوره ی حکومتشان چندان نپایید. یعقوب نیز در اوایل مانند پدر رویگری می‌کرد و هر آنچه بدست می‌آورد جوانمردانه به دوستان و همسالانش ضیافت می‌کرد. چون به سن رشد رسید تعدادی از مردان جمع شده او را به سرداری خود برگزیدند.

در سال ۲۳۷ که طاهر بن عبدالله در خراسان حکومت می‌کرد مردی بنام صالح بن نصر کنانی بر سیستان مستولی شد و یعقوب به خدمت وی در آمد. طاهر که مردی با تدبیر بود صالح بن نصر را از سیستان براند و پس از وی شخصی بنام درهم بن نصر خروج کرد و سیستان را تصرف نمود و سپاهیان طاهر را از سیستان براند. درهم که نتوانست از عهده سپاهیان برآید یعقوب را سردار سپاه خویش تعیین کرد، سپاهیان چون ضعف فرماندهی درهم را دیدند از فرماندهی یعقوب استقبال نمودند.

پس از چندی والی خراسان با چاره تدبیر درهم را اسیر کرد و به بغداد فرستاد، او مدتی در بغداد زندانی بود بعد آزاد گردید و به خدمت خلیفه در آمد. درین زمان بود که کار یعقوب نیز بالا گرفت و او به دفع خوارج رفت، یعقوب چون مردی با تدبیر و عیار بود تمام یارانش از وی چنان فرمانبرداری می‌کردند که برون از تصور بود. یعقوب بعد از ضبط سیستان رو به خراسان نهاد ولی چیزی نصیبت نشد.

یعقوب مردی نبود که بزودی مضمحل شود، باز بار دیگر در سال ۲۵۳ رو به خراسان نهاد اما این بار بخت یار او بود شهرهای مختلف خراسان را بگرفت و از آنجا رو به کرمان نهاد و گماشته حاکم شیراز در کرمان را بگرفت. پس از آن رو به شیراز نهاد با حاکم آن منطقه جنگیده و آن را نیز بدست آورد. یعقوب بعد از واقعه چند نفر از طرفداران خود را با پیشکش‌های گرانبها نزد خلیفه‌ای بغداد فرستاد و خود را مطیع خلیفه اعلان کرد.

الموفق برادر خلیفه که صاحب اختیار مملکت بود رسولی نزد یعقوب فرستاد مبنی بر اینکه ولایت بلخ و تخارستان و سیستان مربوط به یعقوب است. یعقوب نیز بلخ را تصرف نموده متوجه کابل شد والی کابل را اسیر و شهر را تصرف نمود، پس از آن به هرات رفت و از آنجا به نیشاپور و محمد بن طاهر حاکم خراسان را با اتباعش اسیر و به سیستان فرستاد و از آنجا روانه طبرستان شد تا در آنجا با حسن بن زید علوی بجنگد. حسن درین جنگ شکست خورد فرار نمود و به سرزمین دیلمان رفت. یعقوب از ساری به آمل رفت و خراج یکساله را جمع کرد و روانه دیلمان شد، در راه در اثر باریدن باران تعداد زیادی از سپاهیان کشته شده و خود مدت چهل روز سرگردان میگشت.

یعقوب رسولی را نزد خلیفه فرستاد مبنی بر اینکه طبرستان را فتح کرده حسن را منزوی ساخته است به امید اینکه مورد نظر خلیفه واقع گردد، اما خلیفه حکمی را توسط حاجیان به خراسان فرستاد که چون وی از حکم ما تمرد کرد و به حکومت سیستان بسنده نکرد او را در همه جا لعن کنند.

کشمکش میان صفاریان و خلافت بغداد: محمد بن واصل تمیمی بر پارس مستولی شده بود. المتعمد عباسی فارس را به موسی بن بغا داد، موسی نیز عبدالرحمان بن مفلح را به جنگ محمد بن واصل فرستاد، عبدالرحمان شکست خورد و اسیر شد. چون یعقوب در سیستان خبر بالا گرفتن کار ابن واصل را شنید طمع در ولایت فارس بست، در حالیکه محمد بن واصل در اهواز بود وی رو به فارس نهاد و فارس را تصرف کرد. در سال ۲۶۲ یعقوب از فارس رو به خوزستان نهاد. چون خبر به خلیفه المتعمد رسید فرمان حکومت خراسان، گرگان، طبرستان و ری و فارس را در حضور حاجیان به شمول شرطگی بغداد به وی داد. اما یعقوب راضی نشد و به خلیفه پیغام داد که به چیزی راضی نیست جز رسیدن به بغداد. خلیفه برادرش الموفق را به جنگ با یعقوب فرستاد، یعقوب درین جنگ شکست خورد، بسیاری از اموال یعقوب بدست سپاهیان بغداد افتاد، و به نام غنیمت به بغداد برده شدند.

الموفق به علت بیماری به بغداد بازگشت و یعقوب نیز در گندی‌شاپور به مریضی قولنج مبتلا گشت. خلیفه رسولی را با منشور ولایت پارس و استمالت نزد یعقوب فرستاد. یعقوب قدری نان خشک و پیاز و شمشیر را پیشروی خود نهاد و به رسول گفت: «به خلیفه بگو که من بیمارم و اگر بمیرم تو از من رها میشوی و من از تو، اگر ماندم این شمشیر میان ما داوری خواهد کرد، اگر من غالب شوم که به کام خود رسیده باشم و اگر مغلوب شوم این نان خشک و پیاز مرا بس است.» یعقوب در سال ۲۶۵ در گندی‌شاپور در اثر مرض قولنج در گذشت. یعقوب را مردی باخرد و استوار توصیف کرده اند. حسن بن زید علوی که یکی از دشمنانش بود او را نسبت استقامت و پایداریش سندان لقب داده بود.

امیران صفاری

-> یعقوب بن لیث صفاری

-> عمرو بن لیث صفاری

-> علی بن لیث صفاری

-> طاهر بن محمد بن لیث صفاری

-> خلف بن احمد (نواسه دختری عمرو بن لیث)

سامانیان: سامانیان (۲۶۱ - ۳۹۵ ق / ۸۷۴ - ۱۰۰۴ م) آنان نیز یکی از دودمان این سرزمین مرد پرور بودند. آن‌ها نزدیک به صد سال (از ۲۸۷ تا ۳۸۹ ه.ق.) در افغانستان و بخشی از ایران کنونی و آسیای میانه فرمانروایی کردند.

انقراض حکومت طاهریان: انقراض حکومت طاهریان و ضعف و فتور تدریجی که از غلبه ترکان در دستگاه خلافت پدید آمد، سرزمینهای شرقی خلافت را از نفوذ خلیفه و از امکان اعمال قدرت عملی او آزاد کرد. در چنین ایمنی و فراغی که به ویژه دوری از بغداد آن را بی دغدغه می‌ساخت، ولایت ماوراءالنهر که از عهد طاهریان یا پیش از آن به آل سامان واگذار شده بود، تحت رهبری امیران این خاندان، مرکز یک دولت قدرتمند شد و خراسان و ری، و مدتی هم، جرجان، طبرستان، و سیستان، از جانب خلیفه یا به حکم استیلاء و غلبه، ضمیمه قلمرو آنها شد.

با آن که استیلای این خاندان بر جرجان، طبرستان و سیستان مستمر نبود و چندان دوام نداشت، ولی خراسان و ماوراءالنهر در بخش عمده دوره امارت آنها، از مداخله مستقیم عمال خلیفه آزاد ماند و باقی مانده دنیای باستانی، در شکل اسلامی خود، در تمام این نواحی، حیاتی تازه یافت.

سامانیان: سامانیان که منسوب به سامان خداه، دهقانی زرتشتی از نواحی بلخ و سمرقند و مالک قریه سامان در آن نواحی بودند، از زمان خلافت مأمون در خراسان، یعنی اندک مدتی پیش از روی کار آمدن طاهریان، در قسمتی از ماوراءالنهر حکومتهای مستقل کوچکی را که به حکم خلیفه به آنها واگذار شده بود، به عهده داشتند. و نسب خود را - به دنبال به دست گرفتن قدرت - به بهرام چوبینه، فرمانده معروف عهد ساسانیان می‌رسانند.

نصر اول مؤسس سلسله سامانی: مؤسس این سلسله، نصر اول و عده‌ای از فرمانروایان برجسته آن، توانسته بودند دورانی از آرامش نسبی را برای مردم فراهم آورند، ولی البته همه آنان چنین نبودند و همیشه نیز چنین نبود. ثبات این سرزمین با کوششهایی که توسط مرداوینج زیاری برای بازگرداندن طرز حکومت پیش از اسلامی صورت گرفت و همچنین با افراط کاریهای دینی پادشاه با شکوه سامانی، نصر دوم در اواخر زندگی خود به مذهب اسماعیلیه گروید و از این راه خود را با دستگاه خلافت درگیر کرد، در صورتی که این دستگاه در حقیقت تکیه گاه عمده این سلسله به شمار می‌رفت. با وجود این، حتی پیش از آن که نشانه سقوط سامانیان در نتیجه کشمکشهای ایشان با خاندانهای زمیندار با نفوذ یعنی «دهقانان» و خاندانهای مأموران رسمی ظاهر شود و نیز در نتیجه نزاعهای داخل خاندان خود ایشان و بالاخره با توسعه قدرت آل بویه در باختر و جنوب باختر آشکار شود، تحولی در نوار غربی منطقه نفوذ ایشان حاصل شد که چهره جهان اسلامی را از سده پنجم هجری / یازدهم میلادی به بعد کاملاً تغییر داد.

مدت درازی مجاهدان در راه ایمان، بار جنگهای دفاعی را در مرزهای امپراتوری بیزانسیس بر دوش داشتند و تقریباً همه ساله با هجوم هایی که به «حمله‌های تابستانی» معروف شده بود، در سرزمینهای آل بویه پیشروی می‌کردند، ولی هیچ پیشرفت بزرگی عاید مردم ارتدوکس مذهب آناتولی، نمی‌شد. در ماوراءالنهر و کناره دره فرغانه نیز با همسایگان غیر مسلمان زد و خوردی صورت می‌گرفت. که از این میان تنها بهره عمده‌ای که در مبارزه سامانیان با همسایگانیشان نصیب ایشان شد، تسخیر طراز «تلاس» در ۲۸۰ ق / ۸۹۳ م بود. همسایگان مورد بحث؛ قره خانیان یا ایلخانان «هر دو نام عنوانهایی است که داشتند» بودند؛ که بر ترکان قرلق فرمانروایی داشتند.

مملکت ایشان پس از انقراض دومین فرمانروایی کُوک تورک به وجود آمده بود، که خیلی زود پاره پاره شد، به صورت دولت‌های کوچکی درآمد که روابط آنان با یکدیگر خیلی هم دوستانه نبود. پادشاهان سلسله سامانی: نام و لقب نه تن از پادشاهان این سلسله با توالی و مدت حکومتشان، از این قرار است:

اسماعیل بن احمد، معروف به امیر ماضی (۲۹۵ - ۲۷۹ ه.ق.)

احمد بن اسماعیل، معروف به امیر شهید (۳۰۱ - ۲۵۹ ه.ق.)

نصر بن احمد، معروف به امیر سعید (۳۳۱ - ۳۰۱ ه.ق.)

نوح بن نصر، معروف به امیر حمید (۳۴۳ - ۳۳۱ ه.ق.)

عبدالملک بن نوح، معروف به امیر رشید (۳۵۰ - ۳۴۳ ه.ق.)

منصور بن نوح، معروف به امیر سدید (۳۶۵ - ۳۵۰ ه.ق.)

نوح بن منصور، معروف به امیر رضی (۳۸۷ - ۳۶۵ ه.ق.)

منصور بن نوح (۳۸۹ - ۳۸۷ ه.ق.)

عبدالملک بن نوح (۳۸۹ - ۳۸۹ ه.ق.)

زیاریان در تاریخ



در خراسان دو سلسله به نام آل زیار (۳۲۰ ه.ق.) و آل بویه که هر دو از مناطق شمال برخاسته‌اند نواحی زیادی را از تصرف خلفا آزاد کردند. سخت نیرو گرفتند و مدت ۱۲۷ سال حکومت راندند و چون خلفا در برابر آن‌ها چاره‌ای جز تسلیم ندیدند حکومت بغداد را به آنها واگذاشتند و خود بعنوان خلیفگی و احترامات ظاهری قناعت کردند. بعد از حکومت نیمه مستقل طاهریان و پس از صفاریان و در ایام امارت امری سامانی در ماوراءالنهر، توانستند از خراسان تا بغداد تسلط یابند. سرزمینهای که در قسمت شمالی خراسان در پناه کوهها و دره‌های صعب العبور و جنگلهای انبوه قرار دارد، از قدیم الایام (حتی پیش از اسلام) حاکمیت خود را حفظ کرده بود، چنانکه زمان انوشیروان (خسرو اول ۵۷۹ - ۵۳۱ م.) تا مدتها این مناطق یک نوع حکومت خود مختار داشت.

بعد از فتوحات مسلمانان (با اینکه تا اقصی نقاط خراسان تحت نفوذ اعراب مسلمان در آمد) باز هم طبرستان و دیلمان از حملات آنان محفوظ ماند. خاندانهای قدیم آن ولایت، مانند اسپهبدان و قارنیان و خانواده جستان (حدود رودبار و منجیل) همچنان به آداب و رسوم خود زندگی می‌کردند. همچنین، بسیاری مذهب خود را نیز حفظ کردند، تا روزگاری که گروههای از اعراب طرفدار خاندان علی و شیعیان زیدیه به آن نواحی پناه بردند و مورد حمایت همان خانواده‌ها قرار گرفتند. چنانکه وقتی «داعی کبیر» حسن بن زید در آن نواحی سکنی گزید، جمعی کثیر از مردم طبرستان و گیلان به طرفداری او برخاستند. همچنین در جنگهایی که میان او و یعقوب لیث صفاری رخ داد، مردم گیلان از او حمایت بی دریغ نمودند. مسئله طبرستان از همان اوایل طلوع آنها برای سامانیان حل نشده باقی مانده بود. اسفار - پسر شیرویه، هر چند ابتدا با سامانیان همراه بود، اما در آخر کار بر آنان شورید و به تدریج گرگان، طبرستان، قزوین، ری، قم و کاشان و خراسان را در قلمرو خود آورد. اسفار فرماندهی سپاه خود را به یکی از بزرگان ولایت، یعنی مرد آویچ پسر زیار سپرد، ولی خود با طغیان سربازان رو به رو گردید و در طالقان به قتل رسید (۳۱۶ ه.ق.).

قلمرو حکومت مرد آویچ علاوه بر مازندران و قسمتی از گیلان، به شهرهای ری، و ابودلف و ابهر رسید. حتی سپاه خود را به حدود دینور نیز فرستاد (۳۱۹ ه.ق.). مرد آویچ، اصفهان را فتح کرد و خیال حمله به بغداد را داشت. وی به زبان آورده بود که من شاهنشاهی ساسانی را بر می‌گردانم " (تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۵۹) و قصد داشت که مدائن را پایتخت قرار دهد. او پس از آنکه مراسم جشن سده را بر پای داشت. به علت اختلافی که میان غلامان ترک و دیلم او پیش آمده، به دست غلامان ترک در حمام کشته شد. (۳۲۳ ه.ق.)

بعد از مرد آویچ، جمعی از یاران او برادرش «وشمگیر» را از مازندران به اصفهان و ری احضار کردند که حکومت را بسپارند، اما، چنانکه خواهیم دید حکومت ولایتهای عمده دیگر به دست آل بویه افتاد و این خانواده بعضی نواحی قلمرو حکومت خود را به حوالی مرزهای ایران در عصر ساسانی رساندند. در این مدت، وشمگیر تنها به حکومت گرگان و قسمتی از مازندران اکتفا کرد (۳۲۳ تا ۳۵۷ ه.ق.). جنگهای او با آل بویه، به شکست انجامید و تقاضای کمک از نوح بن نصر سامانی نیز

بی نتیجه ماند. وشمگیر در حالی که آماده نبرد با آل بویه می‌شد، در حین شکار، مورد حمله گراز می‌قرار گرفت و کشته شد (اول محرم ۳۵۷ ه.ق.). بهستون (بیستون) پسر وشمگیر، با برادرش قابوس رقابت داشت و حوزه حکومت قابوس- بعد از مرگ برادر - به همان گرگان منحصر شد. در جنگی که میان او و آل بویه در حوالی استرآباد در گرفت، شکست خورد و به خراسان فرار کرد (۳۷۱ ه.ق.). بعد از آن، گرگان در دست آل بویه باقی ماند و قابوس نیز در ۴۰۳ ه.ق. به قتل رسید. بعد از او، فرزندش منوچهر که داماد سلطان محمود نیز بود نتوانست بر قلمرو خود بیفزاید و نوشیروان پسرش، و جستان نواسه اش، تنها به صورت امرای محلی در گرگان تا حدود سالهای ۴۳۵ ه.ق. حکومت راندند. در تمام مدتی که قابوس و منوچهر و سایر اولاد زیار در گرگان حکومت نیمه مستقلی داشتند، خاندان بویه که دست پرورده مرد اویچ بودند، پی در پی به فتوحات تازه دست می‌یافتند و قلمرو حکومت خود را توسعه می‌دادند.

آل بویه: در مورد نژاد خاندان بویه در میان دانشمندان و تاریخنگاران دیدگاه‌های گوناگون وجود دارد، صابی در کتاب تاجی آورده‌است که نسب بویه به بهرام گور منتهی می‌گردد و بعضی گفته‌اند که بویه از نسل دیلم بن ضبه بوده‌است و ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب الامم آورده‌است که پادشاهان آل بویه خود را از فرزندان یزدگرد پسر شهریار آخرین پادشاه ساسانی می‌دانند و می‌گویند که در آغاز تهاجم اعراب مسلمان بعضی از اولاد یزدگرد به گیلان رفته و در آنجا ساکن شدند. ابو شجاع بویه جد آل بویه مردی متوسط الحال و سه پسر داشت: علی و حسن و احمد.

هنگامیکه ماکان کاکلی بر طبرستان استیلا یافت بویه در جزو خدام او درآمد و پسرانش نیز با اسفار بن شیرویه و مرداویج و وشمگیر پسران زیار، که خود را از نژاد ارغش پادشاه گیلان در عهد کیخسرو میدانستند، ملازمت ماکان می‌کردند تا آنکه اسفار بن شیرویه بر ماکان خروج کرد و بر دیلمستان مستولی گردید. اسفار بعد از یکسال کشته شد و مرداویج بجای او نشست. رستم‌دار، ری، مازندران، قزوین، ابهر، زنجان و طارم را بگرفت و در همدان دست به کشتار اهالی زد و کشتار زیاد هم نمود. مرداویج علی پسر بویه را با برادران به کرج فرستاد و خود عازم اصفهان گردید. در آنزمان مظفر بن یاقوت از جانب المقتدر عباسی حاکم اصفهان بود و به دفع مرداویج پرداخت ولی شکست خورد و نزد پدرش گریخت. یاقوت پدر مظفر با لشکریان متوجه مرداویج گردید ولی از وی هم چیزی ساخته نشد و تارومار گردید. درین هنگام علی پسر بویه با برادران در ارجان بود که یاقوت دوهزار تن از دلاورترین مردان لشکر خود را به جنگ ایشان گسیل داشت تا بتواند شکستهای پیهم خود و پسرش را جبران کند، درین پیکار نیز بخت یاقوت یاری نکرد آنها نیز از پسران بویه شکست خورده فرار نمودند. پس ازین رویداد علی برادرش حسن را به کازرون فرستاد و حسن پس از تصرف کازرون سپاهی را که یاقوت به جنگ او فرستاده بود بار دیگر شکست داد.

در سال ۳۲۲ جنگی سختی میان یاقوت و علی پسر بویه در گرفت، نخست گروهی از سربازان علی به یاقوت پناه بردند ولی یاقوت همه را سر برید، این عمل زشت یاقوت باعث توانمندتر شدن علی گردید زیرا یاران او چنین دیدند در وفاداری به وی استوارتر گردیدند. یاقوت درین جنگ نیز شکست خورد و برادر کوچکش احمد که نوزده سال داشت درین جنگ کشته شد. پس از شکست دادن یاقوت علی وارد شیراز شد و بر فارس مستولی گردید و بدینترتیب کار خاندان بویه بالا گرفت و بوییان روی کار آمد. علی پسر بویه در شیراز در سرای مربوط به یاقوت نزول کرد. می‌گویند سپاهیان موجب خود را از وی خواستند و او سخت گرفتار بی پولی بود، روزی در سرای خویش در اندیشه و پریشان نشسته بود و دید ماری از موضعی در سقف خانه بیرون آمد و به سوراخی رفت.

علی فرایشان را بخواست و فرمان داد تا مار را بیرون آورند. چون نیک بگشتند از آن سوراخ راه به اتاق دیگر یافتند که در آن صندوقهای پر از مال بود که ارزش پنجمصد هزار دینار داشت. این مال را علی بی درنگ در مواجب سربازان مصرف کرد. پس از آن نامه به الراضی بالله عباسی فرستاد و از وی خواست که مقاطعه شهرهای راکه در دست دارد بوی واگذارد و الراضی نیز پذیرفت. درینوقت مرداویج آمادگی حمله به شیراز را داشت که به دست غلامش کشته شد. دیگر کسی در میدان نبود که با پسران بویه رقابت کند. علی از سوی خلیفه بغداد «عمادالدوله «و حسن» رکن الدوله «و احمد به «معزالدوله «ملقب گردیدند.

پادشاهان آل بویه: عمادالدوله علی پسر بویه

علی بن بویه دیلمی ملقب به عمادالدوله. اولین از سلاطین دیلمی (۳۲۰ - ۳۳۸ ه. ق.). وی به همراه دو برادر کهتر خویش رکن الدوله حسن و معزالدوله احمد در اوان قیام داعیان علوی در گیلان و طبرستان بر کارداران امرای سامانی، در عداد یاران ماکان بن کاکای سردار دیلمی، درآمد. و پس از پریشانی احوال ماکان کاکای، این سه برادر به خدمت مرداویج بن زیار پیوستند و مرداویج مقدم آنان را گرامی داشت و هر کدام را مامور قسمتی از عراق عجم کرد. از آن جمله علی (عمادالدوله) را نامزد کرج کرد. وی در کرج (کره رود، کرج ابودلف) با مردم و عمال مرداویج با مهربانی و مدارا رفتار کرد. سپس به فتح قلاع اطراف کرج پرداخت و به زودی در آن نواحی صاحب قدرت گردید. و در سال ۳۲۱ ه. ق. اصفهان را که در آن هنگام مظفر بن یاقوت بر آن حکومت می کرد تسخیر کرد و چند ماهی بیش در آنجا نبود که مرداویج به سبب نگرانی خاطری که از عمادالدوله داشت، برادر خویش وشمگیر را با سپاهی انبوه برای دفع عمادالدوله بدانجا گسیل داشت. علی بن بویه نیز بدون جنگ و ستیز اصفهان را تخلیه کرد، و به ارجان، که ابوبکر بن یاقوت بر آن حکومت می کرد، رفت و در ماه ذی حجه سال ۳۲۱ ه. ق. آنجا را تسخیر کرد. و به تدریج تا اواخر این سال سایر نواحی فارس را مسخر ساخت و سرانجام پس از جنگ سختی که با یاقوت حاکم شیراز کرد آنجا را نیز تحت نفوذ خویش درآورد. در این اوان مرداویج دست به تهیه سپاهی عظیم جهت راندن عمادالدوله از شیراز زد، ولی اجل مهلتش نداد و در سال ۳۲۳ به دست جمعی از غلامان ترک خود به قتل رسید و به این ترتیب عمادالدوله از شر دشمنی قوی پنجه رهایی یافت. عمادالدوله در سال ۳۲۲ برادر خویش رکن الدوله حسن را مامور فتح کرمان کرد و او بدون هیچگونه مقاومت از طرف اهالی، کرمان را تصرف کرد و بدین ترتیب دربار خلافت، کلیه متصرفات خود را در ایران از دست بداد. عمادالدوله در سال ۳۲۹ ه. ق. در حین قلع و قمع شورشیان و مخالفان خویش، تا طبرستان پیش رفت، و در سال ۳۳۱، برادرش احمد، خوزستان را نیز جزء متصرفات آل بویه درآورد. عمادالدوله در سال ۳۳۷ سخت مریض شد و کارها را به برادرزاده خویش عضدالدوله واگذاشت و خود در سال ۳۳۸ درگذشت. عمادالدوله در تمام مدت امارت خود با مردم مهربانی کرد و بساط عدل و انصاف را در سراسر قلمرو خویش گستراند.

عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو پسر رکن الدوله حسن پسر بویه
شرف الدوله ابوالفوارس شیرزیل پسر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو
صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان پسر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو
بهاالدوله ابونصر پسر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو
سلطان الدوله ابوشجاع پسر بهاالدوله ابونصر
ابوکالیجار مرزبان پسر سلطان الدوله
«۳۸۸-۳۷۳-ق / ۹۹۸-۹۸۳ م»

با مرگ عضدالدوله دیلمی در شوال ۳۷۲ ق / مارچ ۹۸۳ م، بزرگان قوم اعلام وفات او را برای سه ماه به تعویق انداختند و پس از به خاک سپاری جنازه عضدالدوله در نجف، پسرش ابوکالیجار در بغداد به امارت نشست. خلیفه هم او را صمصام الدوله لقب داد «محرم ۳۷۳ ق / جون ۹۸۳ جنوری م». با امارت صمصام الدوله، اختلاف وی با برادر دیگرش ابوالفوارس شیر دل که فارس را تصرف کرده بود بالا گرفت. نزاع این دو برادر طولانی شد و بعد از حوادث بسیار شرف الدوله غلبه یافت و صمصام الدوله را به زندان انداخت. «رمضان ۳۷۶ ق / جنوری ۹۸۷ م» و دستور داد تا وی را نابینا کنند. با مرگ شرف الدوله «۳۷۹ ق / ۹۸۹ م» برادرش ابونصر ملقب به بهاالدوله به جای او نشست. بهاالدوله از همان اوان امارت مواجه با مخالفت برادر بزرگترش صمصام الدوله شد. با این حال، علی رغم نابینایی، به طلب قدرت برخاسته بود و طالب سهم خود از قلمرو پدر بود. سرانجام پس از جنگهای پی در پی، بصره و اهواز به همراه فارس به دست صمصام الدوله افتاد و بغداد و نواحی دیگر برای بهاالدوله ماند. اما فرمانروایی صمصام پس از مصالحه با بهاالدوله دیری نپایید و خشونت رفتار او با ترکان و بی تدبیریهایی که در حفظ اتحاد دیالمه آن سرزمین کرد موجب تزلزل قدرتش شد.

سرانجام به وسیله پسران عزالدوله بختیار، که از زندان عضدالدوله پس از سالها رهایی یافته بودند، به قتل رسید «ذی الحجه ۳۸۸ ق / دسامبر ۹۹۸ م» و بهاالدوله از تهدید و مخالفت او نجات پیدا کرد.

ملک رحیم ابونصر خسرو فیروز پسر ابوکالیجار

دیالمه ری ، اصفهان و همدان

رکن الدوله حسن پسر بویه

مؤید الدوله ابومنصور بویه پسر رکن الدوله حسن پسر بویه

فخر الدوله ابوالحسن علی پسر رکن الدوله حسن پسر بویه

مجدالدوله الوطالب رستم پسر فخرالدوله

دیالمه عراق ، خوزستان و کرمان

معزالدوله احمد بن بویه

عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو پسر رکن الدوله حسن پسر بویه.

بیماری عماد الدوله علی در سال ۳۳۸ هجری قمری او را به فکر آینده حکومتش انداخت و چون خود فرزندی نداشت از رکن الدوله حسن برادرش خواست، فرزندش فنا خسرو را به شیراز بفرستد تا او را رسماً ولیعهد و جانشین خود معرفی کند فنا خسرو با آداب و تشریفات سلطنتی مورد استقبال قرار گرفت. عماد الدوله او را بر تخت خودنشاند و مردم رسماً به او سلام پادشاهی دادند. عماد الدوله (کاکای عضدالدوله) کار را تا بدانجا پیش برد که برای حفظ و تحکیم موقعیت آل بویه و عضد الدوله فرماندهان نظامی را که ممکن بود پس از مرگش از عضد الدوله تبعیت نکرده و طغیان کنند را دستگیر و به قتل رسانید. از جمله آنان می‌توان به شرنگین بن جلیس اشاره نمود.

دوران عضد الدوله اوج قدرت و فرهنگ و هنر و ادب بود او نزد افرادی چون عبدالرحمان بن عمر بن سهل ابوحسین صوفی علم نجوم آموخته بود. او از علی بن حسین معروف به ابن اعلم که علوی بود، آموزش زیچ گرفت و از ابو علی پارسی دری، دستور زبان عربی آموخت وی برای علما و فضلا ارزش بسیاری قابل بود و در محضر آنان می‌نشست و در مسائل علمی و ادبی به مناظره می پرداخت علما در سرای عضد الدوله جایگاه مشخصی داشتند و در آن محل دور از جریانات سیاسی و اختلافات مذهبی به مباحثات علمی می‌پرداختند.

طبیبان در دربار وی اهمیت بسیار داشتند از جمله ابوالحسن محمد که طبیب مخصوص رکن الدوله بود وی حتی برای آموزش طبیعیان در بغداد به نام شفاخانه عضدی ایجاد کرده بود کتابهای بسیاری از یونانی به عربی در این زمان ترجمه شد و به منجمان، ریاضی دانان، معماران، ادیبان و شاعران احترام بسیار روا می‌داشت. شاید بتوان او را مقتدر ترین و علم دوست ترین پادشاه آل بویه دانست.

-شرف الدوله ابوالفوارس شیرزیل پسر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

-ابوعلی کیخسرو پسر ابوکالیجار

-جلال الدوله ابوطاهر پسر بهالدوله

-ملک رحیم ابونصر خسرو فیروز پسر ابوکالیجار

-قوام الدوله ابوالفوارس پسر بهالدوله

-ابومنصور فولاذستون پسر ابوکالیجار.

شنبه، ۱۹ جولای ۲۰۰۹

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Esalat2006©Copyright

www.esalat.org